بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 17 خرداد 94

جلسه 1184

بحث در معنای کلمه ضرار بود، معنای اول که در لسان العرب ذکر شد و مرحوم محقق ایروانی هم آن را انتخاب کرده این است که ضرار فعل اثنین است یعنی لا یضر کل من الشخصین صاحبه.

در مقابل این معنا برای ضرار برخی از اعلام اشکال کبروی کرده اند، اشکال کبروی شان این است که گفته اند اصلا باب مفاعله وضع نشده برای فعل الاثنین، از جمله کسانی که این اشکال را کرده است محقق اصفهانی است، و لکن اکثر نقض های ایشان به مواردی است که صیغه مفاعله ثلاثی مجرد به معنای خودش ندارد، مثل واراه فی الارض، مثل خالعه، نافقَ، شاقَّ و امثال ذلک، ولذا ممکن هست کسی دفاع کند از مسلک مشهور بگوید در جائی مشهور گفته اند اصل در باب مفاعله فعل الاثنین است و دلالت بر مشارکت می کند که ثلاثی مجرد به معنای اصلی خود این باب مفاعله وجود داشته باشد، مثل ضاربَ زید عمروا که ثلاثی مجردش ضرب زید عمروا هست، با این بیان اکثر این نقض ها که در کلام محقق اصفهانی است بر مسلک مشهور وارد نمی شود.

و لکن اشکال به مشهور این هست که صرف اصل درست کردن بر فرض تمام باشد این چه اعتباری دارد، چه اصل را به معنای غلبه بگیریم و چه اصل را به معنای ریشه بگیریم که بقیه معانی باب مفاعله به علاقه مشابهت با آن معنای اصلی که ریشه باب مفاعله هست استعمال شده باشد، تا احراز نکنید ظهور کلمه مورد بحث را مثل کلمه ضرار در معنای باب مفاعله که فعل الاثنین است صرف اینکه اصل در باب مفاعله این هست ارزشی ندارد، خصوصا بعد از اینکه هیچ استعمالی در کتاب و سنت مؤید این معنای فعل الاثنین در کلمه ضرار نبود.

و عجیب است که محقق ایروانی تأیید می کند که ضرار به معنای فعل الاثنین است و می گوید که حرام است اضرار متقابل چون اضرار حرام است.

خوب این مستلزم استهجان است که ما بگوئیم اضرار حرام است و اضرار متقابل هم حرام است.

بله اگر لاضرر را نفی حکم ضرری بگیریم بعد بگوئیم حکم ضرری نداریم اضرار متقابل هم نداریم تکرار لازم نمی آید ولی باز این قید مستهجن است، اضرار غیر متقابل هم نداریم، اضرار یک طرفه هم نداریم، اینکه بیایند بگویند فقط اضرار دو طرفه متعلق نهی قرار بگیرد این خلاف فهم عرفی است، بر فرض معنای ضرار فعل الاثنین باشد تناسب ندارد که در کلمه لاضرار مراد نهی از اضرار متقابل بین دو نفر باشد، و اگر لاضرر هم به معنای نهی از اضرار است که عرفا تکرار رکیک لازم می آید، اگر لاضرر نفی حکم ضرری است لاضرار خصوص اضرارهای متقابل را و اضرارهای دو طرفه را نهی کند این هم رکیک است بعد از اینکه اضرار مطلق حرام است و او اولی است به نهی، و مطابق با مورد سمره هم اضرار یک طرفه بود که سمره بر رجل انصاری وارد می کرد.

خلاصه عرض ما این است که ما بر فرض بپذیریم که اصل در باب مفاعله فعل الاثنین است اولا این بیش از ظن ثمره ای ندارد و الظن لایغنی من الحق شیئا، هر موردی باید احراز کنیم ظهورش را، ثانیا: قرائن قطعیه داریم که ضرار به معنای اضرار متقابل نیست.

اما اشکال ما به محقق اصفهانی این است که جناب محقق اصفهانی شما یک مورد و آن هم مورد مشکوک پیدا کردید که به معنای تعمد الفعل است و آن همین کلمه ضرار است، مورد دوم اگر دارید برای اینکه معنای باب مفاعله تعمد الفعل باشد به ما بفرمائید تا ما رویش فکر کنیم، ما مورد دومی پیدا نکردیم برای این فرمایش محقق اصفهانی.

اما مرحوم آقای خوئی معنا کرده باب مفاعله را به محاولة ایجاد الفعل و السعی الی ایجاد الفعل.

این هم عجیب است که اصل در باب مفاعله بشود سعی الی ایجاد الفعل بخاطر دو مورد یک خادع و یکی قاتل، ایشان می فرماید یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم این یعنی یسعون و یحاولون فی خدیعة الله و المؤمنین، چون محال است خدا را فریب بدهیم، فریب دادن یک شخص ملازم هست با جهل آن شخص به واقع، غیر از اینکه ذیل آیه هم دارد و ما یخدعون الا انفسهم، پس این می شود یحاولون و یسعون فی خدیعة الله و المؤمنین، در یقاتلون هم دارد فیَقتلون و یُقتلون، پس قتل طرفینی نیست، این شخص مقاتل چه بسا قبل از اینکه موفق بشود به کشتن دشمن خودش شهید بشود، و یُقتلون، پس می شود یسعون فی القتل.

اقول: این فرمایش ایشان اولا در همین دو مورد هم محل مناقشه است، اما راجع به یخادعون، آقا استعمال اعم از حقیقت است، خوب قرینه می شود اینکه راجع به خدا گفته اند یخادعون الله اینکه مراد از این آیه سعی الی الخدیعة و ارادة الخدیعة باشد، در یخادعون الله ممکن است معنایش ولو به نحو مجاز در تقدیر یا مجاز در کلمه یا مجاز ادعائی ارادة الخدیعة باشد، یخادعون الله یعنی یریدون ان یخادعوا الله، ما احراز نکردیم که واقعا عرف کسی را که تلاش می کند دیگری را فریب بدهد ولی موفق نمی شود بگویند خادعه، ما احراز نکردیم، اگر استشهاد به آیه می کنید استعمال اعم از حقیقت است.

اما راجع به یقاتلون این را عرض کردیم که سعی الی قتل الغیر که صدق نمی کند به تنهایی، به صرف اینکه من تلاش کنم شخصی را بکشم به من بگویند قاتلته، حتی اگر دو نفر هر کدام از منزل بیرون آمدند به قصد کشتن دیگری اما در بین راه نقشه هر دو بر آب شد و پلیس هر دو را دستگیر کرد کِی می گویند قاتل، با اینکه سعی کل منهما الی قتل صاحبه بود.

سؤال؟ مراد ایشان مقدمات قریبه است؟

جواب: همان مقدمات قریبه هم که می گوئید اگر کسی دنبال کند شخصی را شمشیرش را برهنه کرد ولی او فرار کرد رفت تا جائی که سوار ماشین شد و رفت، کی می گویند قاتله؟

و ما عرض کردیم که این یقاتلون یا ماده اش قتل به معنای معروف نیست بلکه:

یا قتل به معنای حرب است که از او تعبیر می کنند به مبدأ خفی یعنی معنای غیر ظاهر از ماده یک کلمه.

و یا هیئت یقاتلون وضع شده بر اینکه به معنای تصدی للحرب باشد، چه اشکال دارد، چرا اینقدر اصرار که هیئت وضع واحد نوعی دارد در معنای خودش و اشتراک لفظی نیست، که اصرار از محقق ملاهادی طهرانی شروع شده و ادامه پیدا کرده در برخی کلمات، این اصرار بی جاست، چرا ما یک هیئت را مشترک لفظی ندانیم بین معانی مختلفه، ولو یک کلمه مثل قتال وضع بشود بر یک معنایی برای حرب، چه اشکالی دارد؟ اکثر این وضعها وضع تعینی بوده که به تدریج حقیقت می شده لفظ در یک معنا.

ثانیا: جناب آقای خوئی برفرض شما اصرار کردید که این دو کلمه را به معنای محاولة الخدیعة و محاولة القتل است، آیا این یعنی اصل در باب مفاعله، خوب اگر این را بفرمائید که نقض های زیادی به شما وارد می شود که به هیچ وجه معنای مفاعله سعی و محاوله برای ایجاد فعل نیست، ما نمی خواهیم یک سری نقض ها را مطرح کنیم که قابل جواب هست، یک نقض هایی است که ثلاثی مجردش به معنای باب مفاعله نیست، اگر بخواهیم آنها را به عنوان نقض به آقای خوئی بگوئیم خیلی زیاد می شود، مثلا جادل، هیچ کدام از اینهایی که نام می بریم به معنای محاولة الفعل نیست، شاور، آجر، عاقب، عافاه الله، طالع، عاوض، واجه، قابل، باشر، ساعد، واری المیت فی الارض، عاجل بالعقوبة، بادر الی العقوبة، نافق، نادی، عاند، ظاهرَ، الذین یظاهرون من نسائهم، مارسَ، مارس الشئ أی ارتکبه، حاول، سافر و نحو ذلک، ولی ما اینها را به عنوان نقض مطرح نمی کنیم به آقای خوئی، چون ممکن است آقای خوئی جوابی بدهد که مقدر هست، جواب مذکور نیست جواب مقدر است، بگوید من در باب مفاعله ای می گویم که ثلاثی مجردش استعمال شده در همین معنای اصلی که باب مفاعله ماده اش در آن استعمال شده است، ماده آن باب مفاعله باید همان ماده باب ثلاثی مجرد باشد و به همان معنا باشد، من در آنجاها می گویم، که مطلب قابل قبولی هم هست، لذا ما این نقضها را مطرح نمی کنیم.

اما نقضهای دیگری داریم مطرح می کنیم که ثلاثی مجرد هم به همان معنای باب مفاعله است در اصل ماده:

نقض اول: ضاربَ آیا یعنی حاول ضربه؟ کسی خواست زید را بزند آمدند مانع شدند نگذاشتند که زید را بزند آیا می گویند ضارب زیدا؟

نقض دوم: می خواست نامه بنویسد نگذاشتند نامه بنویسد ایتونی بقلم و کتاب که بنویسم چیزی را که لن تضلوا بعدی ابدا، ولی نگذاشتند، ولذا ابن عباس همیشه افسوس می خورد می گفت یوم الخمیس و ما ادراک ما یوم الخمیس، آیا می گویند کاتب رسول الله چون حاول ان یکتب و لم یتمکن ان یکتب بخاطر افساد مفسدین لعنة الله علیهم اجمعین.

نقض سوم: جالس، آقا شما تلاش می کنید بنشینید کنار زید ولی تا می خواهید بنشینید زید بر می خیزد، آیا می گویند جالس زیدا؟ جالست فلانا، می گویند آقا ما که ندیدیم تا شما آمدی بنشینی آن آقا گفت من نمی توانم این شخص را تحمل کنم بلند شد و رفت، چه جور می گوئید جالست زیدا، می گوید خوب آقای خوئی فرموده یعنی حاولت ان اجلس معه، آیا قابل قبول است؟ جلست الی زید البته می گویند چون یک لحظه کنار او نشست او برخواست، اگر یک لحظه کنار او بنشیند می گویند جلس الیه فقام ذلک الشخص، اما جالسه نمی گویند، تا چه رسد به اینکه قبل از اینکه این آقا بنشیند او بلند بشود و برود، هر چی می گوید آقا تو را خدا یک کلمه با تو حرف دارم بنشین می گوید من با تو حرف ندارم، کی می گویند جالسه؟

نقضهای دیگر: عامله، سافر، (حالا این سافر بنابر اینکه حرف لسان العرب درست باشد و حرف ابن حاجب درست باشد که ثلاثی مجردش هم به این معناست)، باعد، قارب، ضاعف، ناعم، ذاکر، شاهد، آیا شاهد یعنی سعی ان یشهد و لم یوفق، (حالا آقای خوئی که مطلق می گوید وفق او لم یوفق، می گوید شاهد یعنی حاول ان یشهد الشئ سواء وفق لان یشهد او لم یوفَّق، آیا معنای شاهد این است) هاجر، طالب، لامس، هی اصرار می کند به حلیله اش او هم امتناع می کند آیا می گویند لامس زوجته چون حاول، آیا أو لامستم النساء این است؟ تارک، بارز، سایر یعنی سار معه همراه او رفت، آیا سایر یعنی حاول ان یسیر معه؟ کاشف، کابر، کاید، آیا کاید یعنی حاول ان یکید؟ آخذ آیا یعنی حاول ان یأخذ؟ دیگر چه قدر مثال بزنیم.

این مثالها و بیشتر از این مثالها همه شاهد بر این است که اصل در باب مفاعله اینی که آقای خوئی فرمود نیست که السعی نحو ایجاد الفعل.

اما ملاهادی طهرانی یک مطلب جدیدی که به شهرش هم می خورد گفته است، مطلب شهری گفته منتها ادعای بی دلیل است، می گوید باب مفاعله یک معنا دارد، مثل اینکه اشتراک لفظی برای ملاهادی طهرانی جسارت نباشد مثل جن و بسم الله است، آنچنان از اشتراک لفظی گریزان است کانه این اشتراک لفظی در یک کلمه کفر است، آقا مگر ما نداریم مشترک لفظی؟ لفظ شیر مشترک لفظی است، حالا بیائیم یک جامع درست کنیم بین شیر بادیه و شیر بادیه، چه لزومی دارد؟ ولی ایشان این اصرار را دارد و آقای سیستانی هم یک مقدار تمایل دارد به این مطلب که می خواهند سعی کنند معنای واحدی درست کنند.

ولذا هم ملاهادی طهرانی و هم آقای سیستانی یک مطلب قریب به هم در اینجا بیان کرده اند:

اول مطلب ملاهادی طهرانی را بگویم، ایشان می گوید که صیغه مفاعله دلالت می کند بر امتداد نسبة الفعل، در ضاربَ امتداد نسبة الضرب به لحاظ تکرر ضرب است از این دو نفر، زید عمرو را زد و عمرو هم زید را زد، شد دو تا نسبت صدور الضرب، ولذا شد یک نوع امتداد النسبة، در برخی از مثالها امتداد نسبت به این است که این فعل مکرر یا مستمر از یک فاعل صادر بشود، حالا این فعل به نحو مکرر یا به نحو یک فعل مستمر از این فاعل صادر بشود، هاجر یعنی امتداد و طولانی شدن هجرت، یک وقت یک لحظه بچه ها را می بینید که با هم قهر می کنند تا روز قیامت ولی یک دقیقه بعد با هم صلح می کنند، خوب می گویند هجره، اما هاجر یعنی امتداد این هجر، از فاعل واحد هم هست و لکن این امتداد هجرت می شود هاجر، بر خلاف هجرَ، پس هاجر می شود اطال و استمر فی الهجرة، طالب یعنی اطال فی الطلب، سافر یعنی اطال فی السفر، سفَرَ یک لحظه بروز است، آن خانم یک لحظه چادرش را می کشد عقب موهایش دیده می شود می شود امرأةٌ سفرت، ولی سافر یعنی امتداد بروز، منتها امتداد بروز به خارج شهر، نه اینکه یک لحظه بروی بیرون شهر و برگردی، نه این امتداد دارد تا یک مسافتی، باعد یعنی اطال البُعد و استمر فی البُعد.

اقول: واقعا این مطالب عجیب است، مگر مجبورید که دچار تکلف بشوید در معنای یک صیغه، در همین مثال باعد، آقا باعد چه ربطی به بعُد دارد؟ باعده الله یعنی ابعده الله نه اطال البُعد، می گوید باعد فرقش با بَعُد این است که آن اطال البُعد است، نه، آن تباعد است که شما می گوئید، تباعد عن البیت، اما باعده الله یعنی ابعده الله، این نسبتش با بعُد نسبت اطاله و استمرار فعل به فعل نیست.

حالا غیر از اینکه این ادعای ایشان دلیل ندارد، نقض هایی هم دارد، ظاهرَ، عصبانی شد یک کلمه گفت ظهرکِ علیّ کظهر امی، اما قرآن نازل شد که الذین یظاهرون من نسائهم ما هنّ امّهاتم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا، چه کرد بدبخت، فقط یک کلمه گفت ظهرک علیّ کظهر امّی، آیا این شد اطال، خوب اطال چی را، آیا یعنی اطال الظَهر، شما را بخدا ظاهر یعنی اطال الظَهر.

نگوئید که خوب ایشان هم جائی می گوید که ثلاثی مجرد به معنای خودش باشد، ایشان اینجور نگفته، ایشان تصریح می کند می گوید باب مفاعله یک معنا بیشتر ندارد، عافاه الله آیا یعنی استمرّ؟ بلکه صحیح است بگوئیم عافاه الله من ذلک المرض و ابتلاه بمرض آخر، (اینکه دیگر آن مرض قبلی بر نمی گردد ابراء از مرض است که الزائل لا یعود نه اینکه استمرار عافیت باشد، ولذا اگر می خواست از کلمه عافیت استمرار معلوم نشود چیز دیگری نمی توانست بگوید) ولذا اگر خدا او را از مرضش عافیت داد یک لحظه او یک گناهی کرد دومرتبه خدا همان بیماری را برگرداند، آیا نمی گویند عافاه الله فاذنب ذنبا فارجع الله ذلک المرض الیه، عافاه الله است دیگر.

نقضهای دیگر: باشر، نادی، مارس، عاند، یک لحظه عناد می کند می گویند عاند، ابوجهل در آن لحظه مرگ چشمهایش را باز کرد دید که عبدالله بن مسعود بالای سرش هست یک آدم ریز نحیف غیر معروف، گفت پیغمبر آدم حسابی نداشت تو را فرستاد، حالا که تو را فرستاد می خواهی سر مرا ببری سر مرا از انتهای گردن ببُر تا در بین دشمنان پیغمبر که سرهایشان بریده شده برجسته نشان بدهد، عبدالله بن مسعود هم عناد کرد آمد سرش را از دهانش برید که از همه سرش کوچکتر نشان بدهد، خوب عرب به این می گوید عاند، اینکه استمرار نیست، بادر آیا یعنی استمرار؟ عاجل بالعقوبة یعنی استمرار؟ یک سیلی می زند به بچه اش منتها سریع تا او شلوغ می کند بدون تأخیر سیلی می زند می گویند عاجله بالعقوبة، چه استمراری در این هست؟

آقای سیستانی هم همین مطلب محقق طهرانی را کمی پر و بال داده، می گوید هیئت مفاعله گاهی دلالتش مستند به خود هیئت نیست بلکه مستند به هیئت خفی است در آن ماده مفاعله، ما راجع به این حرفی نداریم، مثل یقاتلون که دلالتش بر سعی الی القتل مستند است به مبدأ خفی در قتل، قتل در یقاتلون یعنی السعی الی القتل، مثل تاجر، ایشان می گوید تاجر خوب صیغه اش صیغه اسم فاعل است دیگر که دلالت می کند بر تلبس، اما تجارت در تاجر به معنای تجارت فعلیه نیست بلکه به معنای مهنة التجارة است، به این می گویند مبدأ خفی، یعنی معنای عرفی تجارت فعل التجارة است نه مهنة التجارة، اما اینجا به معنای مهنة التجارة آمده است، پس آنجائی که دلالت دلالت صیغه مفاعله مستند باشد به مبدأ خفی ما که راجع به او بحثی نداریم، ربطی به دلالت صیغه بما هی صیغه مفاعله ندارد، بعد ایشان مثال می زند می گوید کارمه، کارمه به معنای فاخره فی الکرم آمده است، اما این مبدأ خفی دلالت می کند بر این معنا، کرم در کارمه یعنی الفخر فی الکرم، یا شاعره مبدأ خفی اش شعر به معنای غلبه فی الشعر است نه به معنای شعر گفتن، صیغه شاعره دلالت بر همان امتداد فعل می کند، ماده اش به معنای الغلبة فی الشعر است، ماده شاعرَهُ مبدأ خفی دارد.

اما آنجایی که مستند است دلالت به صیغه مفاعله، ما استظهارمان این است که مفاد صیغه مفاعله نسبت واحده است، اما نسبت واحده ای که مشروط است به استتباع نسبت اُخری، النسبة الواحدة المقیدة باستتباع نسبة اخری، چرا این را می گوید؟ برای اینکه محقق اصفهانی به ایشان ایراد نگیرد که صیغه مفاعله دلالت بر دو نسبت نمی کند، می گوید نه بر یک نسبت دلالت می کند اما یک نسبت واحده مقیده، حال آن نسبت اخری که نسبت اولی مستتبع آن هست تارة صادر می شود از مفعول مثل ضارب زید عمروا، آن نسبت اخری ضرب عمروٍ زیدا است، آن نسبت اخری صادر می شود از مفعول یعنی از عمرو، گاهی اخری صادر می شود از همان فاعل نسبت اولی، مثل طالع، خوب طالع به قول المنجد یعنی استمر و ادام فی الاستطلاع علی الکتاب، استطلاع یعنی سرکشی به کتاب، طالع یعنی ادامه داد سرکشی به کتاب را، یعنی استطلاع صادر شد از این شخص بطور مکرر، چون به طور مکرر صادر می شود هر بار که صادر می شود یک نسبت است، یا مثلا سافرَ، ایشان می گوید سافرَ امتداد سفر است، آن اول که در خارج شهری می شود نسبت اولی، آن دوم که در خارج شهری می شود نسبت اخری که ادامه همان نسبت اولی است، اسم این را می گذارد استمرار النسبة، برخلاف آن قبلی یعنی طالع که می گفت تکرار النسبة یعنی چند بار این فعل از این شخص صادر شده، ولی در سافر یک بار ولی مستمر صادر شده است، بعد ایشان می گوید ضرار یعنی تکرار ضرر زدن سمره، سمره یک بار ضرر نزد بلکه مکرر بدون اذن رجل انصاری وارد منزل او می شد، تکرار می کرد این ضرر را شد مضارّ.

این فرمایش ایشان هم به نظر ما تمام نیست، ان شاء الله فردا عرض خواهیم کرد و بحث را جمع می کنیم و وارد بحث مفاد لاء در لاضرر می شویم ان شاء الله، و الحمد لله رب العالمین.